

درسهائی از نهج البلاغه (خطبه ۲۸)



آیت الله العظمی

منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

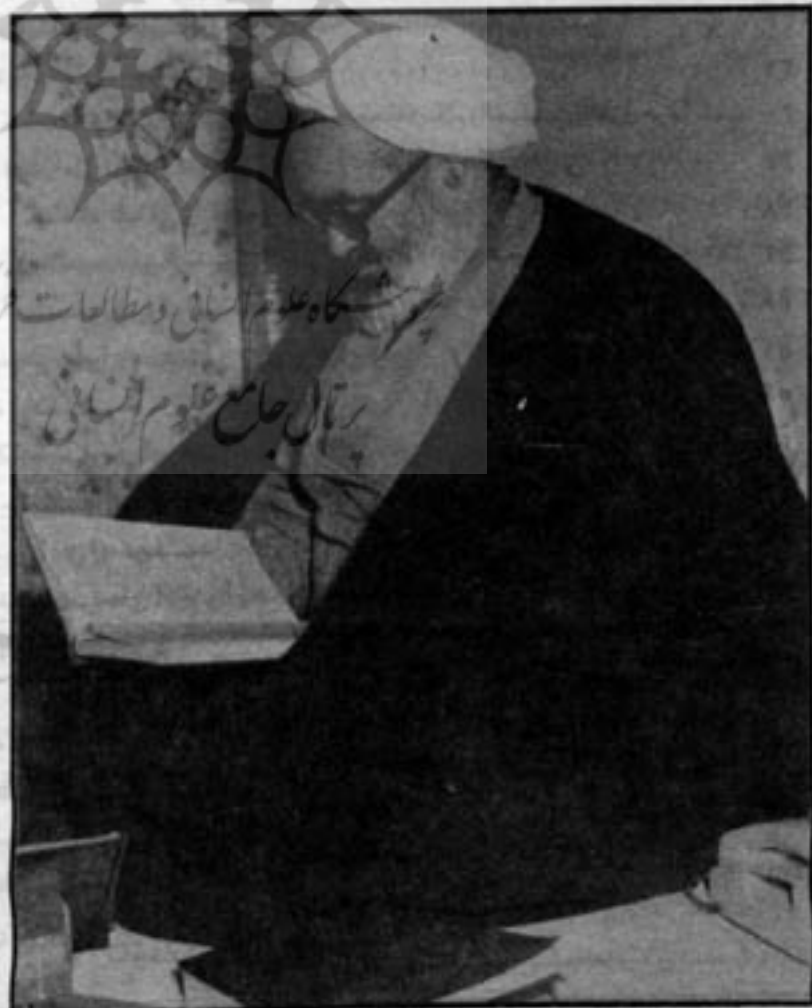
برخی از بزرگان، " نهج البلاغه " را تعبیر می کنند به " کتاب نقد دنیا یعنی کتابی که از دنیا انتقاد می کند . خطبه " بیست و هشتم ، یکی از خطبه های کوچک نهج البلاغه است که حضرت امیر (ع) راجع به انتقاد و مذمت دنیا ایراد فرموده اند . این خطبه قسمتی است از یک خطبه مفصل که حضرت در روز عید فطر ، پس از نماز خواندند ، و شیخ صدوق (ره) هم آن را در " من لایحضره الفقیه " نقل کرده است و در آخر " مفاتیح الجنان " نیز به نقل از شیخ صدوق نقل شده است . و همچنین خطبه ۲۵ نهج البلاغه نیز - تقریباً - قسمتی از همان خطبه مفصل است : (۱)

" اما بعد " - پس از حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیامبر (ص)

" فان الدنيا قد ادبرت و اذنت بوداع " - همانا دنیا به شما پشت کرده و اعلام و داع نموده است .

دنیا ممکن است از ماده " دنی " (دِنَاءَةٌ) به معنای پستی باشد که افعال التفضیل مذکر آن می شود " ادنی " و مؤنث می شود " دنیا " یعنی پست تر ، مثل افضل فضلی . (۲)

جایگاه دنیا در عوالم وجود



کتابخانه جامع آیت الله العظمی بروجردی
مکتب اهل بیت علیهم السلام
کتابخانه

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ الدُّنْيَا أَذْبَرَتْ ، وَأَدْبَتْ بِوَقَاعِ ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ
قَدْ أَقْبَلَتْ وَأَشْرَقَتْ بِاطْلَاعِ ، أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمَضَارَّ ، وَغَدَا
السَّبَاقَ ، وَالسَّبْعَةَ الْجَنَّةَ ، وَالْقَابَةَ النَّارَ ، أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ خَلِيقَتِهِ
قَبْلَ مَنِيَّتِهِ ، أَلَا عَابِلٌ يَنْفَسِيهِ قَبْلَ يَوْمِ بُوْسِيهِ ، أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي
أَيَّامِ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ
فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ ، وَلَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ . وَمَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ
حُضُورِ أَجَلِهِ ، فَقَدْ خَسِرَ عَمَلَهُ ، وَضُرَّهُ أَجَلُهُ . أَلَا فَاصْبِرُوا فِي الرَّغْبَةِ
كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ ، أَلَا وَإِنِّي لَمَ أَرَكُمُ الْجَنَّةَ نَامَ طَالِبِيهَا ، وَلَا
كَالنَّارِ نَامَ هَارِبِيهَا ، أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعَهُ الْحَقُّ بِضُرِّهِ الْبَاطِلُ ، وَمَنْ
لَا يَسْتَعِينُهُ بِهَدْيِ الْيَقِينِ ، يَسْجُرُ بِه الضَّلَالِ إِلَى الرَّدَى . أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ
أَمَرْتُمْ بِالظُّعْنِ ، وَذَلَيْتُمْ عَلَى الرَّادِ ، وَإِنَّ أَسْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ
اِئْتِنَانُ : اتِّبَاعُ الْهَوَى . وَطَوْلُ الْأَمَلِ . فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا
مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدَاً .

بنابراین "دنیا" موهبت "ادنی" است ،
یعنی پست تر از باب اینکه دنیا عالمی است
پست تر از عالم آخرت . عالم ناسوت و عالم
طبیعت پست ترین عوالم وجود است .
وجود و هستی از ذات حق تعالی - که
محض الوجود است - شروع می شود ، می آید
تا آن پست ترین مرحله اش که همین عالم
ناسوت و عالم طبیعت است ، مثلاً -
بلا تشبیه - اگر خورشید را کانون نور و مرکز
نور فرض کنیم ، جلوه های نوری و ترشحات
نوری دارد که هر چه از خورشید دورتر
می گردد ، جنبه نورانیت آن کمتر می شود .
آن نوری که در حیاط منزل تابیده است ،
چون مواجه با خورشید است ، خیلی شدید
می باشد . آن قسمت از حیاط که مواجه با
خورشید نیست ، نورانیتش کمتر است . از
آنجا نور تابشی در اطاق دارد که چون نور
اطاق پرتوی از نور بیرون است ، لذا
نورانیتش و روشنایش کمتر می شود ، و
همچنین اگر از اطاق پرتوی از نور به سالن
بباید . تابش نور ضعیف تر خواهد بود . از
اینجا اگر پا را فراتر بگذاریم به حاشیه
تاریکی می رسمیم . پس هر چیزی به منبع نور
و کانون نور نزدیکتر باشد ، جنبه نورانیت
در آن قویتر است و جنبه ظلمت ضعیف تر ،
و هر چه از کانون نور دورتر شود و واسطه
بخورد ، جنبه نورانیت آن ضعیف تر و جنبه
ظلمت و تاریکی شدیدتر است . همانگونه
که قبلاً ذکر شد ، این از باب تشبیه است و
گرنه ذات باری تعالی نوری است غیرمتناهی
و هستی ثنی است بی پایان . نور همعآسمانها
و زمین ، جلوه و پرتو نور خدا است :
"اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" .
در تعریف نور می گویند :

"الظَّاهِرُ بِذَاتِهِ وَالْمُظَاهِرُ لِغَيْرِهِ"

- نور ، آن چیزی است که خودش ظاهر
و روشن است و غیر خودش را هم ظاهر
می کند . چراغ خودش روشن است ، سالن را
هم روشن می کند . اگر چراغ نبود و نوری
هم از بیرون نمی تابید ، آنها که در سالن
نشسته اند همدیگر را نمی دیدند . اگر جلوه
خدا نبود ، آسمانها و زمین چیزی نبودند
عدم بودند ، روشنایی آسمانها و زمین
بواسطه خدا است ، می گویند : "تعریف نور
بر " وجود " صادق است . وجود ، نور است"
شیخ شهاب الدین سهروردی (شیخ اشراق)
که رهبر فلاسفه اشراقی است در این اواخر ،
در کتاب حکمت الاشراق خود ، مباحث
وجود را که می خواهد ذکر کند ، وجود و
هستی را تعبیر به نور می کند . شاید این را
از متن قرآن کریم گرفته باشد ، زیرا قرآن
نسبت به خدائی که وجود بی پایان و هستی
بی پایان است تعبیر به نور کرده است :
"اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" .
همانگونه که نور خورشید نور خیلی زیادی
است - گرچه بی پایان نیست - بر هر چه

مستقیماً بتابد پرنورتر است و آنگاه که پرتو
آن به اطاق می تابد ضعیف تر می شود و از
آنجا که به سالن منتقل شد ضعیف تر و همچنین
تا اینکه به تاریکی برسد ، ذات باری تعالی خدای
مهربان هستی محض و وجود بی پایان
است ، لذا به او می گوئیم : "واجب الوجود"
یعنی هستی اش از خودش است ، مثل اینکه
نور خورشید را - مثلاً - بگویند از خودش
است ، ولی آن نوری که از خورشید به منزل
ما می تابد از خورشید است نه از منزل ، نور
و هستی خدا از خودش است ، او واجب -
الوجود و عین هستی است ، آن موجودات
مجرده عالم بالا - که ملائکه اللطوف رشتگان
مقربین هستند - به عالم آنان عالم "جبروت"
می گویند ، زیرا آنان موجودات کاملی هستند
که مستقیماً جلوه حق تعالی می باشند و لذا
آنها خیلی در هستی قوی تر و نیرومندتر از
موجودات مادی می باشند .
پس از عالم جبروت - که به اصطلاح
فلاسفه ، آن را عالم عقل می نامند - در
درجه ای نازل تر ، عالم ملکوت است ، اینان
موجوداتی مجرد هستند ولی در تجرد -

مانند مراتب عالم عقل - مجرد کامل - ندارند مثل نوری که از بیرون به داخل اطاق می‌تابد، فروغش و تابشش ضعیف‌تر می‌شود.

پائین‌تر از عالم ملکوت، عالمی است که در حاشیه تاریکی قرار گرفته است و آن را عالم ماده می‌نامند، این آسمانها و زمین، بالذات تاریکند، ظلمت‌اند، عدمند. عالم ماده را چنین تعبیر می‌کنند که در حاشیه عدم قرار گرفته است، یعنی یک پا فراتر بگذاری به عدم مطلق می‌رسی، لذا عالم ماده مساق با حرکت است. حرکت، لغزندگی است. وقتی یک موجودی ضعیف باشد نمی‌تواند روی پای خودش بایستد، کارش لغزندگی و تغییر است. حرکت، آن تدرج وجود و لغزندگی وجود است و عالم ماده مساق با حرکت است.

بنابراین، این عالم ماده و عالم ناسوت، می‌شود "دنیا" یعنی پست‌ترین، بانزدیک‌ترین اگر "دنا - یدنو" را به معنای نزدیک بگیریم، که در وجه اول یعنی این دنیا خیلی پست‌تر است نسبت به حق تعالی، و در وجه دوم یعنی این عالم ماده به ما - که مادی هستیم - نزدیکتر است تا به عالم آخرت، عالم آخرت در درجه‌ای و رتبه‌ای بالاتر است.

انتقاد از دنیا

ناگفته نماند: این دنیائی که از آن بد - گوئی می‌شود، نه خود متاع دنیا است زیرا متاع دنیا، همان نعمتهای الهی است که خداوند به ما ارزانی داشته است، و اگر در راه خودش مصرف کنیم و از آنها استفاده بنمائیم و در راه کمال خودمان، در مسیر آخرت قرار بدهیم، هیچ مذمت ندارد، آن چیزی که مذمت شده است، دل بستگی و علاقه من و شما به دنیا است، دل بستگی به زن و فرزند و مال و ریاست و آقاائی است. اگر پست و مقام به کسی رسید و خودش را کم نکرد، مالی بدست آورد و خودش را کم نکرد، آن ارزش دارد، نه اینکه تا به مقامی

رسید خودش را نشناسد و رنگ دنیائی به خود بگیرد! زیرا هر مقامی و پستی و مالی بدست آورد، خواه ناخواه باید آن را بگذارد و برود، بنابراین، چیزی که رفتنی و پست کردنی است، دل بستگی ندارد و براستی دل بستگی را نباید چنین دنیای زودگذری. در اینجا شاعر می‌گوید:

چیست دنیا؟ از خدا غافل بَدُنْ

نی قماش و نقره و فرزند وزن

مال را گز بهردین باشی حمول

نَعَمْ مَالٌ صَالِحٌ كَفَتْ أَنْ رَسُول

بنابراین، آنجا که حضرت امیر (ع) انتقاد می‌کنند، برای این است که من و شما

دل به دنیا نیندیم. آدمی که ظرفیت ندارد اگر پست مختصری هم به او بدهند، حتی

کفافان به ما بدهد، زیادتر ندهد که برای دیگران نگهداریم و امانت دارد دیگران باشیم حضرت می‌فرماید:

"فان الدنيا قد اديرت... - هانا

این عالم دنیا به شما پست کرده است. دنیا از اولش هم پیدا است که دارد می‌رود.

در اینجا چیزی از لقمان نقل کنیم:

لقمان به پسرش می‌گوید:

"يَا بُنَيَّ إِنَّكَ كَمَا نَسَقْتَ إِلَى الدُّنْيَا

"اسْتَبْرَتْهَا وَاسْتَقْبَلَتْ الْآخِرَةَ"

- فرزندم: تراز همان وقتی که به این دنیا آمدی، از همان وقت به دنیا پست کرده‌ای و داری به سوی آخرت می‌روی.

"قَدَارُ أَنتَ إِلَيْهَا سَيْرٌ أَقْرَبُ إِلَيْكَ"

"مَنْ دَارَ أَنتَ عَنْهَا مُتَبَاعِدٌ"

هر مقام و پست و مالی را بدست آوردی، باید آن

را بگذاری و بروی. بنابراین چیزی که رفتنی است

دل بستگی ندارد و براستی دل بستگی را نباید چنین

دنیای زودگذری

- آن خانهای که تو به سوی آن سیر می‌کنی - که عالم قبر و قیامت باشد - به تو نزدیکتر است از خانه‌ای که پشت سر گذاشتی و داری از آن دور می‌شوی. بالاخره داریم از این عالم دور می‌شویم، خوب و بدش هم می‌گذرد، همان به که به فکر آخرت باشیم.

در آخر، شعری منسوب به حضرت علی - علیه السلام - است، آن را نقل می‌کنم:

رَأَيْتُ الدَّهْرَ مُخْتَلِفًا يَدُورُ

فَلَا حَزْنَ يَدُومٌ وَلَا سُرُورُ

وَقَدْ بَنَى الْمَلُوكُ بِهِ قُصُورًا

فَمَا بَقِيَ الْمَلُوكُ وَلَا الْقُصُورُ

- روزگار را دیدم که حالات گوناگون

دارد و همواره دور می‌زند. نه غصه و

اگر اسلحهای روی دوش باشد، خدای نکرده سوء استفاده می‌کند. انسان بایست محکم باشد، ظرفیت داشته باشد، تمام دنیا را هم اگر به او بدهند، در او هیچ اثری نکند

كَيْفَلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ". یکی از بزرگان دین می‌فرماید:

کمال زهد در این دو کلمه است، که در آیه آمده است. آیه شریفه می‌خواهد بگوید:

اگر همه دنیا را هم دارا باشی، هنگامی که از دست تو رفت، تأسف نخور و اگر همه دنیا را به تو دادند، خرسند مباش، چیزی که امانت است، بجای اینکه خوشحالی بیاورد، ناراحتی هم دارد زیرا باید امانت داری کنیم.

همیشه از خدا بخواهیم که به اندازه

حزنی دوام دارد و نه سرور و خوشحالی . پادشاهان کاخهای بزرگی در این عالم ساختند ولی نه شاهان ماندند و نه کاخهایشان . پس این دنیا که اینچنین رفتنی است ، قهرا دلپستنی نیست .

از همان هنگامی که انسان به دنیا می‌آید ، رهسپار مرگ و آخرت است و هرچه از عمرش بگذرد به آخرت نزدیکتر می‌شود و دنیا را پشت‌سرمی‌گذارد و این امر برای تمام افراد بشر - بدون استثنا - هست :

"حَطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوَدَّ أَدَمَ مَحَطَّ"

"الْبَلَادَةَ عَلَيَّ جِبَدَ الْفَتَاةِ"

مرگ برای تمام فرزندان آدم نوشته شده است .

"آذنت" از باب افعال است ، اصل کلمه "اذنت" است . "ایذان" یعنی اعلام (۳) "وداع" یعنی ترک گفتن ، اگر با کسروا باشد ، مصدر باب مُفَاعَلَه است . "وداع" با فتح واو هم همان معنای اسمی را دارد . بنا براین هم وُداع صحیح است و هم وِداع ، البته وِداع طرفینی است یعنی می‌شود گفت دنیا دارد بانو وِداع می‌کند و از تو دور می‌شود و می‌توان گفت : تو داری با دنیا وِداع می‌کنی و به سوی آخرت و قیامت می‌روی . و اما چگونه دنیا اعلام می‌کند ؟

اعلام دنیا به همین مرگها و تصادفها و حوادثی است که هر روز رخ می‌دهد . روزی نیست که دوستانی از دست نروند . بسه قبرستانها که می‌روی ، می‌بینی کسانی که

امیدها داشتند ، به دنبال کاخ و زندگی مرفه بودند ، همه را ترک کرده و در زیر خاک آرمیدمانند . دوستان زیادی که از دست انسان می‌رود !

آها اینها اعلام نیست ؟ !

"وَإِنَّ الْآخِرَةَ لَآتِيَةٌ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ"

... همانا آخرت دارد می‌آید و مشرف بر شما می‌شود و در صدد اطلاع بر اوضاع شما است . دنیا یک عالم پستی است و آخرت یک عالم بالائی ، و حضرت در حقیقت می‌خواهد بفرماید که عالم آخرت احاطه‌بر شما دارد .

"اشرف" یعنی بالاتر از شما است و در صدد اطلاع پیدا کردن بر زندگی شما می‌باشد . در اینجا کنایه از این است که شما از دید اعمال آخرت و جنود آخرت بدور نیستید . آن ملائکه الله و جنود خدائی همه مشرف بر شما هستند و شما از چشم برد آنها کنسار نیستید . خیال نکنید که عزرائیل یا جنود عزرائیل از شما غفلت می‌کنند و شمارا زیاد می‌برند نه ، آنها فراموش کار نیستند و به شما کاملا احاطه دارند .

"إِنَّ الْيَوْمَ الْمَضَارَّ"

... امروز روز ریاضت کشیدن و این دنیا میدان فعالیت و رنج کشیدن است . اگر این دنیا منزلگاه ابدی ما بود ، جاداشت اعتراض کنیم که خدایا ما می‌خواهیم در منزلگاهمان خوش باشیم ! این همه حوادث و شدت‌ها و گرفتاریها و جنگ و ستیزها و بیماری‌ها و مرگ و میرها و زرد و خوردها برای چیست ؟ !

ولی اگر کسی چنین پندارد که دنیا منزلگاهش است ، اشتباه کرده است . اینجا جای آزمایش و امتحان است . منزل شما عالم دیگری است و شما در این دنیا همانند مسافری می‌مانید که به قهوه‌خانه‌ای آمده و می‌خواهد تجدید قوا کند و استراحتی کند و به راهش و مسیرش ادامه دهد .

حضرت امیر (ع) این دنیا را به میدان سابقه تشبیه کرده است . اسبها را هنگامی که می‌خواستند به میدان سابقه ببرند ، برای اینکه اسب بتواند پیشقدم شود ، پیش از آن ، آنها را تربیت می‌کردند . روش تربیت اسبها چنین بود :

چند روزی اسب را به خوردن خوب و استراحت وامی‌داشتند تا اینکه فرسه و جاق شود . سپس روزانه مقداری از غذایش را کم می‌کردند و آن را می‌نازاندند تا اینکه لاغر شود و گوشتهای زیادش بریزد ولی در مقابل استخوان بندیش قوی و عضله هایش محکم شود . این لاغری را "ضمور" می‌گویند و آن میدانی را که اسب در آن می‌دواندند و ریاضتش می‌دادند ، آن میدان را هم "مضار" می‌گویند ، و آن زمانی هم که اسب را برای لاغر شدن می‌دواندند ، آن زمان را نیز مضار می‌گویند . پس در حقیقت "مضار" هم زمان لاغر کردن و هم مکان آن است و با اینکه معمولاً "مَفْعَلٌ" بمعنای اسم زمان و مکان است ، ولی در اینجا "مِفْعَالٌ" به این معنی آمده است .

در هر صورت اسبها پس از لاغر شدن و ریاضت کشیدن آماده سابقه می‌شدند . در عرب چنین معمول بوده است که در هر سابقه ۱۰ اسب را برای انجام سابقه آماده می‌کردند و برای هر اسبی هم اسمی می‌گذاشتند . آن وقت اسمی که از همه جلوتر می‌رفت ، سابقه را می‌برد ، و آن نقطه‌ای که برای انتهای سابقه تعیین می‌کردند ، آن نقطه را "سَبَقَه" می‌گفتند . آنطور که سیدرضی (ره) می‌گوید . "سَبَقَه" به فتح سین و به ضم سین نیز می‌گویند . همچنین جایزه سابقه را "سَبَقَه" می‌گویند .

آن جوانانی که راه را تشخیص داده‌اند و به سوی

شهادت می‌روند اگر خلوص در آن باشد همانند برق

چهند ه راه را طی می‌کنند .

خلاصه ، این دنیا جای ریاضت کشیدن و لاغر شدن است ، ما را برای خوشی به این دنیا نیاورده‌اند بلکه برای مهیا شدن و آمادگی آوردن آن که بتوانیم در میدان ، سابقه را ببریم ، اینجا میدانی است که باید تربیت بشوید تا روزی مسابقه را ببرید ، لذا مشکلات برای شما پیش می‌آید ، جنگها و حوادث ناگوار پیش می‌آید ، ابوجهل در مقابل پیامبر اکرم (ص) می‌آید! فرعون در مقابل موسی (ع) می‌آید! شیطانیس جنی و انسی وسوسه می‌کنند ، زینتهای فریبنده دنیا ، مال و منال دنیا ، ریاست دنیا همه برای آزمایش و امتحان است تا آنکه از اینها به خوبی بگذرد پیروز گردد و به هدف برسد .

خداوند می‌فرماید :

"الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ
الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ
"أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا"

— خدائی که مرگ و زندگی را آفرید تا آزمایش کند شما را که کدام یک از شما کارتان نیکوتر است و خلوصتان زیادتر اگر دنیا پر از حوادث و پیش آمدهای ناگوار و ناراحت کننده است ، این برخلاف انتظار نیست . چون ما نیامده‌ایم اینجا جا خوش کنیم ما آمده‌ایم که در این پیچ و خمها ، صراط مستقیم را ببابیم و در اینجا تربیت شویم تا به خواست خدا سابقه را ببریم . لذا حضرت امیر (ع) این دنیا را تشبیه می‌کنند به میدان ریاضت کشیدن اسبها :

"إِنَّهَا وَانِ الْيَوْمِ الْمَضَارُ"

— آگاه باشید که امروز روز ریاضت کشیدن است . امروز یعنی این روز دنیا که به اندازه یک روز آخرت هم نیست . خداوند در قرآن می‌فرماید :

"وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ
مِمَّا تَعُدُّونَ" (۴)

— یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است که شمارش می‌کنید . در جای دیگر قرآن دارد : "مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ"
— روز قیامت ، روز حساب و کتاب پنجسایه هزار سال است . و در جمع این دو آیه ، آن

گونه که در روایت آمده است باید گفت که روز قیامت پنجاه هزار سال است ، و مجموعش می‌شود پنجاه هزار سال . تازه این پنجاه هزار سال نسبت به بهشت و جهنم چیزی نیست ، زیرا در آنجا زندگی جاویدان و بی‌نهایت است و عدد ، هر اندازه زیاد باشد در مقابل بی‌نهایت ، چیزی به حساب نمی‌آید .

عدای در روز قیامت مانند برق جهنده از پل صراط عبور می‌کنند و عدای کند تر و برخی هم لنگان لنگان می‌روند و گاهی هم کمرها خم شده در آتش می‌افتند (که خدا انشاء الله ما را در آن روز نجات دهد) هر کس به اندازه نیروئی که در اینجا تهیه کرده ، در آنجا حرکت می‌کند ، آن جوانانی که راه را تشخیص داده‌اند و به سوی شهادت می‌روند — اگر خلوص در آن باشد — آنان همانند برق جهنده راه را طی می‌کنند ، خوشا به سعادشان و دیگران هم به مقدار نیروئی که در دنیا کسب کرده‌اند ، در آنجا استفاده می‌کنند .

در هر حال ، قرآن درباره جهنم می‌گوید :

"إِنَّ مِنْكُمْ لُأَلَّا وَارِدُهَا"

— نیست از شما کسی مگر اینکه وارد جهنم می‌شود ، پل صراط از روی جهنم کشیده شده است . همانگونه که خط اسلام و حقیقت در این دنیا ، یک خطی است که روی مال دنیا و ریاستهای دنیا کشیده شده ، این خط خدائی هم در آنجا مجسمش همان پل صراط است . اینجا هم راه حق از مسو باریکتر است .

"وَعَدَا السَّبَاقِ" — فردا که روز قیامت است ، روز سابقه است . که گفتیم عده‌ای مثل برق و عدای لنگان لنگان از روی پل می‌گذرند و عدای در جهنم می‌افتند .

سباق مصدر باب مفاعله است "والسبقة الجنة" — پاداش و جایزه بهشت است . همانگونه که قبلا گفتیم یک معنای "سبقة" آخرین نقطه‌ای است که باید اسب به آنجا برسد . پس نهایت سابقه ، در روز قیامت ،

بهشت است . یعنی آن پاداش سابقه که برای شما قرار داده‌اند بهشتی است که همیشگی در آن مخلد خواهید بود ، اگر اهل بهشت باشید .

"والغاية النار"

اسبهائی که به هدف می‌رسند ، آن هدف را "سبقة" می‌نامند ، ولی برخی از اسبها در وسط راه توی برتگاهها و گودالها پست می‌شوند . نهایت حرکت آنها را نمی‌توان سبقة نام گذاشت ، زیرا همانگونه که سید رضی علیه الرحمه می‌فرماید : سبقة قسمی از غایت و نهایت است ولی در آنجا که نهایت خوبی باشد اطلاق می‌شود اما غایت را برای مطلق نهایت سیر می‌آورند گرچه آن نهایت خوب هم نباشد . بنابراین

"سبقة" یعنی آن نهایی که پاداش دارد و آن پاداش — در آخرت — بهشت است . ولی "غایه" یعنی منتهای حرکت ، که گاهی هم به برتگاه است ، و در آخرت ، به جهنم است پس ای انسانی که به دنیا آمده‌ای : اینجا جایگاه تو نیست ، دل به دنیا نبند ، خود را از علائق دنیا بپوش ، بفکر آخرت باش حال اگر هم مدتی به کج روی رفتنای و راه را آنطور که باید طی کنی ، نکرده‌ای برگرد . راه برگشت باز است و خدا ارحم الراحمین است . حربه بزیب ریاحی گناهای خلیسی زیاد بود ، شاید بتوان گفت که او مسبب واقعه کربلا است زیرا از اول راه را بر امام حسین (ع) بست و اگر این کار را نکرده بود شاید حضرت گرفتار سی هزار لشکر با آن زیاد نمی‌شد . ولی با آن همه بزرگی گناه ، هنگامی که پشیمان شد و به سوی امام آمد و گفت توبه من قبول است حضرت فرمود : بلکه تا زندم‌ای و در دنیا هستی می‌توانی توبه بقیه در صفحه ۱۷

دنباله نهج البلاغه

کنی. توبه معنایش برگشت است.

حضرت امیر (ع) بعد از آنکه فرمود ما به دنیا آمده‌ایم که زاد و نومه ای برای خود پیدا کنیم می‌فرماید:

"*أفلا تأتبه من خطيئته قبل منيته؟*"

— آیا کسی نیست که از گناهش توبه‌کنند پیش از آنکه مرگش فرا رسد؟ منیه یعنی مرگ.

"*ألا عامل لنفسه قبل يوم يؤه به*"

— آیا کسی نیست که به نفع خودش کار کند، قبل از آنکه روزی نوائش برسد؟

اگر کار کنی، مال جمع کنی، ریاست و

آقاشی برای خودت درست کنی، اینها به

نفع تو نیست. تا خلوص در کار نباشد و تا

کار برای خدا نباشد هیچ ارزشی برای انسان

ندارد. گاهی انسان تلاش می‌کند، توطئه

می‌کند که — مثلا — رئیس جمهور یا نخست

وزیر بشود و با اینکه برای بدست آوردن

مال فعالیت می‌کند، و گاهی هم زهد به خرج

می‌دهد، شهوات دنیا را — در ظاهر — ترک

می‌کند ولی هدفش این است که از این راه

مردم را گول بزند، او هم دنیا پرست است

خیال نکن دنیا فقط مال است. آدمی که

اهل حق و حقیقت است کار را تنها برای

خدا انجام می‌دهد و هیچ هم بفکر این

نیست که اسمش را ببرند یا نبرند، او کار

می‌کند ولو اینکه بنام دیگری تمام شود،

خدمت به جامعه می‌کند، گرچه مردم او را

نشناسند زیرا قصد او نیت او تنها خدا است.

ادامه دارد

۱ — این خطبه یکی از خطبه‌های بسیار

جالب حضرت امیر (ع) است که سابقا در

نماز می‌شد، آن را از روی معاتبیح می‌خواندیم

۲ — دنیا به معنی نزدیک هم هست،

دنیا — بدو که افعال التفضیل آن هم می‌شود

ادنا و موطنش دنیا است

۳ — اذان به معنی اعلام است: "واذان

من الله ورسوله". و اذان نماز هم همین

معنی است، زیرا هنگام ظهر — مثلا — اذان

گفته می‌شود که وقت نماز ظهر را اعلام کند.

۲ — سوره حج، آیه ۴۷.

گردانیده و به سن و سال مشخصی محدود

نکرده است چنانکه با تعبیر "اطلبوا العلم

ولو بالصین" گذشتن از دیوارهای چین را

که در آنروز شاید نسبت به عربستان دور —

ترین نقاط آباد جهان تصور می‌شد لازم

نموده است تا مسلمانان در هر عصر و زمان

و در هر نقطه که باشند و در هر شرائطی که

زندگی کنند به علم و آگاهی و رشد فکری

مجهز باشند و بتوانند سدی مقاوم و نفوذ

ناپذیر در برابر استعمار بوجود بیاورند تا

این دشمن بشریت را برای رخنه و نفوذ

پیدا نکند.

اگر روزی مسلمانان در نتیجه عوامل و

اسبابی از این دستور نخلف کرده گرايشی

به جهل و بی‌خبری و بی‌تفاوتی پیدا کرده

باشند باز هم راهی برای مبارزه با این

مسلمانان هنگامی که به علم و دانش مجهز شدند،

از حقایق امور و جریانات اوضاع حکومت‌ها و خط

فکری آنها آگاه شده و به نقشه‌های استعمارگران پی

می‌برند.

دشمن کینه توز و خانمان سوز جز باز گشت

به علم و آگاهی وجود ندارد.

من نگویم غیر از علم با تو سخن

علم که آید خودش گوید چه‌گن

ادامه دارد

۱ — کنگو، (زیمبر) کشوری است در آفریقای

مرکزی و از شمال به سودان و از مغرب به

اقیانوس اطلس محدود است، وسعت آن

۲/۳۶۵/۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن

۱۲/۶۶۰/۰۰۰ می‌باشد و سکنه آن سیاه

پوست‌اند.

۲ — بلژیک در اروپا بین هلند، آلمان،

لوکزامبورگ و فرانسه قرار دارد و جمعیت

آن ۸/۶۸۹/۰۰۰ نفر می‌باشد.

۳ — از کتاب الجزائر.

۴ — برای اطلاعات بیشتر در این زمینه

مراجعه شود به کتابهای: میراث خسوار

استعمار، کارنامه سیاه استعمار و مسائل

کشورهای آسیائی و آفریقای.

آموزش عربی یا قرآن بپردازد تحت تعقیب

قانونی فرامی‌گیرد، و حتی عده ای از

مبلغین اسلامی به بهانه "تعلیم قرآن و زبان

عربی از این سرزمین تبعید شده‌اند!

پرتغالیها برای اینکه مسلمانان جهان از

وضع برادران خود در موزامبیک آگاه‌نشوند

به مسلمانان موزامبیک اجازه "سافسرت

بخارج بخصوص بعنوان زیارت حج نمی‌دهد

و اگر کسی بتواند خود را بخارج برساند

باید دیگر در فکر مراجعت نباشد!

در اینجا باید توجه کنیم که یکی از نتایج

مهم سوادآموزی و دانش‌طلبی که اسلام آنرا

فریضه و وظیفه هر مسلمانی قلمداد کرده

است این است که مسلمانان هنگامی که به

علم و دانش مجهز شدند از حقایق امور و

جریانات اوضاع دولت‌ها و حکومت‌ها و خط

فکری آنها کاملا آگاه می‌شوند و به نقشه‌ها و

ترفندهای استعمارگران پی می‌برند و هرگز

فرستی برای اظهار وجود بآنها نمی‌دهند.

در قرآن کریم در حدود ۸۰ مرتبه از علم

و دانش تجلیل و تمجید بعمل آمده است و

حضرت رسول اکرم (ص) پس از اینکه با

بیان: *طلب العلم فریضه علی کل مسلم* "

فراگرفتن علم و دانش را بر همه افراد لازم

کرده است آنرا با تعبیر "*اطلبوا العلم من*

المهد الی اللحد" ز کهور تا گور واجب